

آنومی نهادی و توسعه سیاسی در ایران (از ابتدای انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۹۲)

علی اشرف هواسی

دکترای علوم سیاسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران.

نام نویسنده مسئول:

علی اشرف هواسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۸

چکیده

در این مقاله به بررسی آنومی نهادی و توسعه نیافتگی سیاسی در ایران معاصر پرداخته شده است. آنومی نهادی همواره به عنوان یکی از مولفه های توسعه نیافتگی در ایران مطرح بوده است. در این راستا، سوال اصلی این گونه مطرح شده است که نهاد سیاست چگونه باعث توسعه نیافتگی سیاسی در ایران معاصر شده است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شده است که نهاد سیاست به دلیل جذابیت ذاتی خود غیر متخصصین را در حوزه قانونگذاری و اجرای جذب کرده و از توجه اصولی به موضوعاتی چون آزادی، حزب، قانون گرایی، مشارکت و رقابت بازمانده است. باید گفت که در ایران معاصر با توجه به ناهماهنگی فزاینده مذکور شدید ترین میزان آنومی اجتماعی و سیاسی را ایجاد کرده باشند. از این چشم اندازه جغرافیای فرهنگ و اخلاق و سیاست در ایران معاصر را عناصری چون ضعف نهادهای همبستگی و هویت بخشی، پاره پارگی نظام ارزشی، ضعف مشروعیت هنجارهای ایدئولوژیک، تضعیف روابط در حوزه عمومی و گسترش بی تفاوتی و انفعال اخلاقی و سیاسی تشکیل می دهد. نوع روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه ای است.

واژگان کلیدی: آنومی نهادی، توسعه نیافتگی، ایران معاصر، همبستگی.

مقدمه

هر جامعه مرکب از نهادهای مختلف هستند و هر نهادی کارکرد ویژه خود را دارد. اگر این نهادها به صورت هم‌پوشان کار کنند نه تنها تعادل جامعه حفظ می‌شود، بلکه جامعه به سمت توسعه و پیشرفت حرکت می‌کند. اما امکان دارد جامعه دچار آنومی نهادی شده و توسعه چند جانبه روی ندهد. منظور از آنومی نهادی سلطه یافتن یک نهاد و اثرگذاری آن بر کارکرد بقیه نهادهای موجود در جامعه است. به عنوان مثال، در ایالات متحده این نهاد اقتصاد است که بر نهادهای خانواده، سیاست، فرهنگ، آموزش و ... را تحت تاثیر خود قرار داده است. از این‌رو، در این کشور اساس تشکیل و تداوم خانواده عمدتاً متأثر از مسائل اقتصادی است، یا فرهنگ سرمایه داری ترویج می‌شود؛ آموزش در راستای مکتب فایده‌گرایی می‌باشد؛ و در نهایت، افرادی به عنوان نمایندگان مجالس دوگانه و یا به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب می‌شوند که کارکرد موفق اقتصادی داشته باشند. همچنین، عامه مردم بر اساس کارنامه اقتصادی است که به کاندیدا رای می‌دهند نه بر اساس مواضع سیاسی آنها.

جامعه ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ ایران همواره دچار آنومی نهادی بوده است. تاریخ ایران سرشار از حاکمیت نهاد خانواده بر بقیه نهادها بوده است؛ خاندان‌های سلطنتی نمونه بارز در تاریخ طولانی تمدن ایران است. با پیوند دین و سیاست، به نظر می‌رسد که در برخی مواقع تاریخی نهاد دین نهاد مسلطی بوده باشد. امروز در جمهوری اسلامی ایران تصور بر این است که نهاد دین مسلط بر بقیه نهادها است. اما واقعیت این است که نهاد سیاست نهاد حاکم و مسلط در ایران معاصر می‌باشد. حال، با فرض صحت این مدعا چه نسبتی می‌توان بین سیاست و توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی در ایران معاصر برقرار کرد؟ مسئله اصلی این تحقیق این است که جمهوری اسلامی ایران از لحاظ توسعه سیاسی و آن چنان که در شعارها و آرمانهای انقلاب اسلامی نهفته بود، پیشرفت چندانی به خود ندیده است. در حوزه شاخص‌های چون آزادی، تحزب، قانون‌گرایی، مشارکت و رقابت سیاسی می‌توان استدلال کرد که دچار توسعه نیافتگی شده‌ایم.

مفهوم آنومی

واژه آنومی ریشه یونانی-لاتین دارد و در آن A به معنای بی (یعنی حرف نفی‌کننده) و nomos به معنی قاعده، نظم، قانون یا هنجار می‌باشد. (حسینی، ۱۳۹۰: ۴۶). بنابراین آنومی از نظر ریشه لغوی به معنای فقدان هنجارها و قوانین است و در فارسی معادل‌هایی چون نابهنجاری و نابسامانی یافته است. در تعریف ساده بی‌هنجاری اصطلاحاً به وضعیتی گفته می‌شود که انجام امور فارغ از هرگونه هنجاری صورت پذیرد.

تاریخچه آنومی

مفهوم آنومی تاریخچه‌ای بس طولانی دارد. نخستین کاربرد این مفهوم در معنای جدید آن از سوی ژان ماری گوییو فیلسوف فرانسوی بود. او در آثار خود نخست مفهوم آنومی اخلاقی و سپس مفهوم آنومی دینی را مطرح ساخت. واژه آنومی در متون جامعه‌شناسی ابتدا توسط امیل دورکیم و سپس با فاصله زمانی بیش از پنجاه سال توسط مرتن مطرح گردید. گرچه دورکیم و مرتن مسئله آنومی را به عنوان یک مسئله کلان اجتماعی مورد توجه قرار داده‌اند، اما تعداد زیادی از دانشمندان -بالاخص آمریکایی- به اقتضای مسائل کشورشان، به ابعاد جزئی‌تر این پدیده، یعنی انحرافات یا تبهکاری پرداخته‌اند. رویکردهای مختلفی در تعریف آنومی وجود دارد. تعدد تعاریف ارائه شده از آنومی به نوعی آشفتگی معنایی در این حوزه دامن زده است. (حسینی، ۱۳۹۰: ۴۶). برای اینکه بتوان از این آشفتگی معنایی خلاص شد، تعاریف موجود را در چند رویکرد عمده دسته‌بندی کرده‌اند. از جمله این رویکردها که شاید بتوان آن را شایع‌ترین رویکرد در جامعه‌شناسی نامید، آنومی را یک وضع (حالت) بی‌هنجاری یا بی‌قاعدگی که به‌طور کلی مضر است تعریف می‌کنند. روشن است که در این تعریف آنومی صفت جامعه است تا صفت فرد و از نوعی خلاء یا فقدان نظام هنجاری حکایت می‌کند. (حسینی، ۱۳۹۰: ۴۶).

اما از نظر دورکیم آنومی تماماً معادل بی‌هنجاری نیست. تنها مترادف روشنی که دورکیم برای آنومی به کار برده واژه فرانسوی Dere Glement به معنای "فساد و انحراف اخلاقی" است. به تصریح خود دورکیم اخلاق چیزی نیست جز التزام (احساس تکلیف، وظیفه و تعهد نسبت به قواعد) و مطلوبیت (احساس مطلوب و مفید بودن قواعد). پس آنومی آن چنان که در کتاب فلسفه و

جامعه‌شناسی آمده عبارت از حالتی است که در آن قواعد اجتماعی (هنجارها) برای عاملان الزام‌آور نیستند و پیروی از آن‌ها برای ایشان مطلوبیتی ندارد. (کاوش، ۱۳۹۲: ۶۷). دورکیم در آثار متعدد خود واژه‌های مترادف شر، بیماری، بحران، بی‌نظمی، بهم ریختگی، جامعه‌ از هم گسیخته، آشفتگی، و بی‌سازمانی و ... را نیز برای آن به کار برده است. زمانی که دورکیم از آنومی اجتماعی صحبت می‌کند، یکی از انواع عمده مورد نظر او آنومی اقتصادی است که خاص جوامع در حال گذر است. یعنی «فقدان مجموعه قواعد حاکم بر روابط بین کارکردهای اجتماعی معین که باید در بحران‌های تجاری و صنعتی و تضاد بین کار و سرمایه دیده شوند. از نظر مرتن هم آنومی تنها به معنای فقدان هنجارها نیست بلکه ابهام و تعارض هنجارها را نیز دربر می‌گیرد. پیش‌فرض مرتن در طرح نظریه آنومی عبارت بود از اینکه فرهنگ آمریکایی تاکید بسیاری بر برتری و دستیابی به موقعیت‌های مادی دارد. مشکل از آنجا ناشی می‌شود که ابزار، امکانات و فرصت‌های لازم در به دست آوردن موفقیت مادی به‌طور کافی و مساوی در بین جمعیت توزیع نشده است. مردم در جامعه از منابع یکسان خانوادگی، دستیابی به فرصت‌های آموزش و ارتباطات برخوردار نیستند. بعضی از مردم به لحاظ پیشینه نژادی و قومی دست به انحرافات می‌زنند. از طرف دیگر همه مردم، فراتر از نژادها و طبقات خاص، هنجارهای جاری و مطرح در جامعه را درونی نکرده‌اند تا در راستای دستیابی به موقعیت‌های مادی عمل کنند. بنابراین مرتن بی‌هنجاری را برای نشان دادن اختلاف بین هدف مورد تایید جامعه و دسترسی به وسایل حصول به آن به کار می‌برد (ضیایی، ۱۳۹۴: ۵۱). بنابراین می‌توان گفت از دیدگاه متفکران مختلف آنومی دقیقاً به معنای بی‌هنجاری نیست، اما هنجار و بی‌هنجاری هسته‌های اصلی آن به‌شمار می‌روند.

مبانی نظری مربوط به آنومی نهادی

نظریات مختلفی در حوزه آنومی نهادی وجود دارد که هر کدام از زاویه‌ای به بحث در این خصوص پرداخته‌اند. از جمله این نظریات، نظریه‌های موسوم به آنومی قابل ذکرند. چنانکه از نظر دورکیم «ویژگی ورود به مدرنیته این است که شکلی از اجماع را به شکلی دیگر، عمدتاً برتر، تبدیل می‌کند». و بر این عقیده است که تفاوت بین افراد و جمعیتها ناشی از «تفاوت بین ساختارهای اجتماعی دو نوع جامعه‌ی مورد بحث است» (ورسلی، ۱۳۷۸: ۱۲-۱۳). دورکیم، همچنین بر نهاد به عنوان مقوم و ملاط نظم اجتماعی تأکید نموده و وجود قرارداد اجتماعی را منوط به وجود جامعه‌ای با قواعد و توافق از پیش اندیشیده شده و سازمان یافته می‌داند. دورکیم، استدلال می‌کند که جامعه از طریق تلقین خود و معیارهای زندگی در فرد و نیز اجبار واقعی و تحمیلی، امیال فرد را سامان می‌دهد و نظم اخلاقی‌ای که بر روابط اجتماعی حکومت می‌کند، در این میان نقش پر اهمیتی دارد. به اعتقاد دورکیم، در نتیجه‌ی تغییرات سریع اجتماعی، گسستن و تضعیف پیوندها در جوامع مدرن می‌تواند منجر به آنومی شود. در کتاب تقسیم کار، دورکیم اظهار می‌دارد که «آنومی ناشی از شکل ناهنجاری از تقسیم کار است که بواسطه‌ی تحول از همبستگی مکانیکی جوامع ساده به همبستگی ارگانیکی پیچیده‌تر رایج در جوامع صنعتی به ارمغان آمده است» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۳۰۱). به طور خلاصه، از نظر دورکیم وضعیت آنومیک، محصول یک گذار درهم ریخته، مغشوش و پر آشوب از دوره‌ی پیشامدرن به دوره‌ی مدرن است.

دورکیم، در تئوری خود بر اهمیت حوزه اقتصاد و بحرانهای اقتصادی و پیامد این بحرانها بر آشفتگی‌های اجتماعی و ضعف و انحطاط اخلاق عمومی تأکید دارد. «وظایف اقتصادی که سابقاً نقشی فرعی داشتند اکنون نقش درجه اول پیدا کرده‌اند. گذشت آن زمانهایی که وظایف اقتصادی را به طبقات اجتماعی فرودست وامی گذاشتند. در مقابل وظایف اقتصادی، وظایف نظامی، اداری و دینی بیش از پیش عقب می‌روند. این شکل از فعالیت که چنین مقامی در مجموعه زندگانی اجتماعی پیدا کرده بی‌گمان نمی‌تواند تا این حد بی‌نظم باقی بماند بی‌آن که به آشفتگی‌های عمیق نینجامد. چنین وضعی به ویژه منشاء انحطاط اخلاق عمومی است. زیرا درست از آن جا که وظایف اقتصادی، امروزه بخش اعظم شهروندان را به خود مشغول کرده است، انبوهی از افراد را می‌توان دید که سراسر عمرشان در محیطی صنعتی و تجاری می‌گذرد و چون انتظام اخلاقی شدیدی بر این محیط حکمفرما نیست پس در واقع بخش اعظم زندگی آنان خارج از حیطه هر گونه تأثیر اخلاقی قرار دارد. اگر نظم و قاعده‌ای در امور اقتصادی ایجاد نشود آثار و نتایج‌اش از حدود قلمرو اقتصاد خارج خواهد شد و نوعی کاهش حس اخلاقی در عموم مردم را به دنبال خواهد داشت» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۵۴).

دورکیم در عین تأکید بر اهمیت اقتصاد و به ویژه پیامدهای منفی بی نظمی و آشفتگی در حوزه اقتصاد بر جامعه، تلاش دارد تا این تصور ساده را که بحرانهای اقتصادی به دلیل فقری که ایجاد می‌کنند منتج به پیامدهای منفی اجتماعی می‌شوند را رد کند. استدلال او این است که اگر مسائل اجتماعی ناشی از بحران اقتصادی و فقر ناشی از آن باشد. طبیعتاً در شرایط رفاه و رونق اقتصادی نباید با این مسائل مواجه باشیم؛ حال آنکه برخی از مسائل اجتماعی چون خودکشی، هم در شرایط رونق و هم در شرایط رکود اتفاق می‌افتد. پس علت این مسائل را باید در جای دیگری جستجو کرد. از نظر دورکیم فقر نه تنها اثر تشدید کننده‌ای بر مسائل اجتماعی ندارد بلکه حتی اثر معکوس دارد. چیزی که به طور قطع ثابت می‌کند که بحران اقتصادی تأثیر شدیدی را که غالباً به آن نسبت داده می‌شود، ندارد. این است که بیشتر اثر معکوس ایجاد می‌کند. در ایرلند که روستانشین زندگی دشواری را سپری می‌کند. خودکشی در سطح خیلی کم اتفاق می‌افتد. کالا بر بینوا و فقیر هیچ خودکشی ندارد! خودکشی در اسپانیا ده برابر کمتر از فرانسه روی می‌دهد. حتی می‌توان گفت که فقر یک نوع مصونیت در برابر خودکشی ایجاد می‌کند. در ایالت‌های مختلف فرانسه، خودکشی در میان کسانی که از دارایی و امکانات شخصی بیشتر برخوردار هستند. خیلی متداول است» (دورکیم، ۱۳۸۹: ۱۷۶).

از نظر دورکیم آنچه موجب مسائل و بحرانهای اجتماعی می‌شود نه فقر یا رفاه اقتصادی بلکه ناگهانی بودن تغییرات و بی تعادلی ناشی از آن است. چرا که اگر تغییرات به کندی و آرامی صورت گیرد انسان می‌تواند با آن انطباق پیدا کند و با آن هماهنگ شود؛ اما هنگامی که تغییرات، سریع و ناگهانی اتفاق می‌افتد و جامعه دچار بی تعادلی شدید می‌شود، انسان نمی‌تواند خود را با آن تطبیق دهد و این باعث نارضایتی و مسائل و آسیبهای اجتماعی می‌شود. «گرچه بحرانهای صنعتی و مالی موجب افزایش خودکشی می‌شوند، ولی نمی‌توان نتیجه گرفت که این افزایش به سبب فزونی فقریست که از بحرانها ناشی شده است، زیرا بحرانهای حاصل از رفاه نیز به افزایش خودکشی می‌انجامد؛ برای اینکه آنها نیز بحران هستند و موجب آشفتگیهایی در نظم امور اجتماعی می‌شوند. هر گسستگی در تعادل، حتی اگر با رفاه بیشتری همراه باشد که زندگی عمومی را حیات بخش کند، افراد را به سمت مرگ ارادی می‌راند. هر بار که نظامات جدیدی در قالب‌های اجتماعی اتفاق افتد، چه وابسته به رشد ناگهانی یا به فاجعه غیر منتظره باشد، در این شرایط انسان به راحتی خود را می‌کشد. چگونه چنین چیزی امکان پذیر است؟ چگونه چیزی که به طور کلی در جهت بهبود زندگی است انسان را از زندگی جدا می‌کند؟» (دورکیم، ۱۳۸۹: ۱۷۸).

تا اینجا دورکیم در تئوری خود یک رابطه را مشخص می‌کند و آن هم رابطه با تأثیر بحرانها با تغییرات ناگهانی مثبت یا منفی اقتصادی (رکود یا رونق اقتصادی) بر مسائل اجتماعی است. اکنون با طرح پرسش فوق به دنبال آن است تا مکانیسم رابطه با سلسله عوامل و روابط بین دو متغیر فوق را مشخص کند. در واقع در اینجا سؤال این است که چه چیزی بحرانهای اقتصادی را به بحرانهای اجتماعی تبدیل می‌کند؟ حلقه واسطی که این دو بحران را به هم وصل می‌کند کدام است؟ اما قبل از بیان مکانیسم رابطه و معرفی حلقه واسط بین بحرانهای اقتصادی و اجتماعی ذکر مقدماتی را لازم می‌داند.

نکته اول بیان لزوم تناسب بین نیازها و خواسته‌ها و امکانات است. «هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند شادمان باشد یا حتی به زندگی ادامه دهد، مگر اینکه نیازهایش به حد کافی متناسب با امکاناتش باشد. به عبارت دیگر، اگر بیش از امکاناتش بخواهد، یا صرفاً چیز دیگری طلب کند. به طور ممتد خواسته‌هایش سرکوب می‌شود و نمی‌تواند بدون درد و رنج کار خود را به خوبی انجام دهد» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۱۸۳).

نکته دوم اینکه، علیرغم لزوم تناسب بین خواسته‌ها و امکانات و اهمیت آن برای حیات آرام و رضایتبخش انسان، خواسته‌ها و تمایلات انسان نامحدود و سیری ناپذیر است. لذا برقراری تناسب و تعادل بین این دو به طور خود به خودی و طبیعی اتفاق نمی‌افتد. این تعادل در بین حیوانات به طور طبیعی برقرار می‌شود، جسم حیوان و نیازهای طبیعی او حد خواسته‌ها را مشخص و معین می‌کند. اما به اعتقاد دورکیم خواسته‌های انسان وابسته به جسم و نیازهای آن نیست و به دلیل قدرت تفکر و هوش انسان، این نیازها نامحدود و سیری ناپذیر است. لذا برقراری تناسب بین خواسته‌ها و امکانات، مستلزم نیروهای تنظیم کننده بیرونی جامعه است. «نه در سرشت انسانی، نه در سرشت روانی انسان، نشانه‌ای که حاکی از محدودیت این گرایشها باشد، نمی‌توان پیدا کرد ... در نتیجه تا آن اندازه که آنها به خود فرد وابسته هستند، غیر محدود می‌باشند. صرفنظر از هر نیروی تنظیم کننده بیرونی، ظرفیت و توانایی و حساسیت‌شان در خود به مثابه یک گودال بی انتهای است که هیچ چیز نمی‌تواند آنرا پر کند» (دورکیم،

۱۳۸۹: ۱۸۰). بنابر این وظیفه اعمال محدودیت بر خواسته‌ها و تمایلات بی حد و حصر و سیری ناپذیر انسان به عهده عوامل بیرونی یا همان جامعه است. جامعه در شرایط معمول و متعارف وظیفه نظارتی خود را به خوبی انجام می‌دهد و نتیجه این اعمال محدودیت، البته رضایت و خشنودی فرد است.

دورکیم توصیفی از شرایط نرمال جامعه ارائه می‌کند که طی آن جامعه محدودیت‌های لازم را بر خواسته‌ها و آرزوهای افراد اعمال می‌کند و محدوده پادشاهی متناسب را برای افراد و طبقات مختلف تعیین می‌کند. در این شرایط آرزوهای افراد در چارچوب و محدوده‌ای است که جامعه برای آنها تعیین کرده است. یک نظامنامه واقعی وجود دارد که هر چند همیشه به صورت حقوقی تنظیم نشده است، ولی با صراحت نسبی، حداکثر میزان رفاهی را که هر طبقه اجتماعی به طور مشروع در آرزوی رسیدن به آنست تعیین می‌کند ... هر کس در فضای فعالیتش به طور مبهم از حد نهایی که تا آنجا می‌تواند بلند پر وازیهایش را پیش برد. واقعیت می‌بخشد و به هیچ وجه آرزویی بیش از آن ندارد. دست کم، اگر او به قواعد احترام بگذارد و از اقتدار جمعی پیروی کند، ... کمال مطلوب اقتصادی که به هر دسته‌ای از شهروندان تخصیص یافته که خود متأثر از برخی محدودیتها است و تنها در درون آنهاست که آرزوها می‌توانند با آزادی در جنب و جوش باشند ... در این صورت هر کس، دست کم به طور کلی، با شرایطش هماهنگ می‌شود امید و آرزوهایش چیزی جز دریافت پاداش معمولی فعالیت‌های مشروعی نیست» (امیری، ۱۳۸۴: ۸۴).

از نظر دورکیم، قید و بندها و محدودیت‌های انتظام بخش در شرایط بحرانهای اقتصادی تأثیر گذاری خود را از دست می‌دهد و در این شرایط است که تناسب آرزوها و خواسته‌ها و امکانات بهم می‌خورد و در نتیجه آن بحرانهای اجتماعی حادث می‌شود. از نظر دورکیم هم رونق اقتصادی و هم رکود و کسانی اقتصادی اگر به طور ناگهانی اتفاق بیافتد بحران محسوب می‌شود و منجر به آشفتگی‌های اجتماعی می‌شود. «تنها هنگامی که جامعه آشفته می‌شود، خواه این آشفتگی ناشی از بحران دردناک یا ناشی از تحولات سعادت آفرین اما ناگهانی باشد، بحرانهایی که حاکی از نفع ماده است، به طور ناگهانی انتقال می‌یابند. در این حالت، جامعه به طور موقت توانایی اثر گذاری را از دست می‌دهد و در اینجاست که صعود ناگهانی منحنی خود کشیها خود را نشان می‌دهد. در واقع، در حالت بحرانهای اقتصادی است که ترتیب و نظم طبقاتی بر هم می‌خورد و ناگهان برخی از افراد در موقعیت پائین تری نسبت به کسانی که تا حال آن را اشغال کرده بودند، افکنده می‌شوند» (نجفی، ۱۳۸۹: ۶۱).

آنومی سیاسی در ایران

دولتها عامل اصلی ایجاد آنومی در جمهوری اسلامی ایران

دوره گذار

سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ مرحله گذار انقلاب به جمهوری اسلامی بوده است [...] پس از نخست وزیر مهندس بازرگان و تقابل دو رویکرد تحول انقلابی و دولت موقت لیبرال [...] و آن گاه، روی کار آمدن و عزل‌ی مادر [...] جریان انقلابی با در اختیار گرفتن مجلس و شورای عالی قضایی در گیر منازعه با قوه مجریه شد و با نخست وزیر شهید رجایی آرایش سیاسی به نفع نیروهای استاد بی تغییر پیدا شود [...] مسئله اجتماعی دولت بازرگان، انقلابی گری و بی ثباتی و نامشخص بودن ساختارها و رویکرد حاکم بر این دولت، محافله کارت و موضوع منازعه آن، سیاسی بود (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۲۱۷-۲۱۸)

در دوره گذار، پس از ترورهای گروه‌های النقطه، «جنبش نامنسجم دموکراسی خواهی به نمایندگی ملی گرایان را رژیم انقلابی بی اثر رد [...] و رقابت برای کسب قدرت به حذف انجامید و طرح مطالبات دموکراتیک برای مفصل بندی قدرت صورت نگرفت». اما کم کم بخش عظیمی از «طبقه متوسط جدید، مواضع سیاسی خود را از گروه‌های سنت شورای اسلامی متمایز ساخت و با عرضه تعبیری دموکراتیک تر از اسلام، زمینه اجتماع اپوزیسیون سیاسی داخل جمهوری اسلامی را تشکیل داده است. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۵) خواست‌های عمده این طبقه شامل تحدید هویت و سنت‌های ملی ایران، مع دخالت روحانیون در سیاست، وضع نظام قانون اساسی جدید به شیوه اروپا، تأسیس نهادهای سیاسی بر اساس حانیت ملی و ایجاد میانی دولت مدرن به جای دولت‌های سنتی و کاریزماتیک بوده است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۴)

اما در مقابل:

بنیادگرایان با اصول گرایان را با محوریت حزب جمهوری اسلامی می‌شد مشخص نمود [...] گروه‌های اسلامی بنیادگرا پایگاه فرت و ارتباط گسترده‌ای نداشتند و در مقایسه با سایر احزاب از امکانات بیشتری برای بسیج مردم برخوردار بودند و اهرم‌های قدرت عمده‌ای همچون کمیته‌ها و سایر نهادهای انقلابی در دست آنان بود (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۶)

البته، در این میان احزاب چپ نیز وجود داشتند «که این‌ها از لحاظ تاکتیکی اختلافات بسیار داشتند [...] و به هر حال پایگاه گسترده‌ای نداشتند» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۳۲)

از هر زاویه‌ای که به این دوره بنگریم پایان آن را با مسائلی همچون تنظیم قانون اساسی با محوریت اصل و قدرت ولایت فقیه، برچیده شدن تشکل‌های کارگری مستقل، خروج تمام افرادی که در خط رهبری پنداشته می‌شدند و محدود شدن جامعه مدنی به مکان‌ها و محافل مذهبی و برخورد‌های عقیدتی با بازوان توانمند کمیته‌ها خواهیم دید. به این ترتیب محدودیت دایره تنش اجتماعی و سیاسی، از میان برداشتن آزادی‌های مطبوعات و تشدید نگرش وحدت ایدئولوژیک در ضرورت جنگ تحمیلی، همه مسائلی بودند که به چیره شدن خرده فلام سیاسی در خرده نظام‌های دیگر انجامیدند.

دوره دولت انقلابی

در دوره ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۰ نخست وزیری مهندس موسوی آغاز می‌شود [...] نیروهای مکتب قوای سه گانه را تحت کنترل خود در آورده‌اند [...] موضوع منازعه از مسائل سیاسی به اقتصادی تغییر پیدا می‌کند. برای بخشی از نیروهای انقام مسئله اصلی انقلاب عدالت و برای بخش دیگر آزادی و مالکیت خشوم است [...] مهم ترین مسئله اجتماعی دولت موسوی محله الت اجتماعی است و به هدف سیاست گذاری و گفتمان حاتم بدل می‌شود [...] اقتشان دولت محور و یارانه پرداز می‌توانست به عنوان اقتصاد بازار با جنگ به تقویت همبستگی بینجامد.

در این دوره نیروهای چپ عدالت خواه هیشکر موسوی مجلس سوم را در اختیار دارند و در عمل بر قراب منه و مجریه هم حاکم می‌شوند [...] امام در انتخابات مجلس سوم شه شورای نگهبان با وارد ساختن اشکالاتی بر انتخابات تهران در پی ابطال آن است، جانب نیروهای عدالت خواه را می‌گیرد و این مسئله نیز به نفع آنان خاتمه می‌یابد [...] قوای سه گانه در اختیار آنان قرار می‌گیرد. در حالی که تا آن روز هیچ گاه در اختیار یک جریان سیاسی قرار نگرفته بود (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۲۱۹-۲۲۰).

درباره طبقه مسلط در حکومت مستقر پس از دوران گذار می‌توان گفت طبقه روحانیت از جهات مختلف طبقه حاکم در جمهوری اسلامی است [...] عناصری چون منافع مشترک، سازمان دهی، آگاهی از منافع و اقدام عملی و سیاسی در تأمین آن‌ها همگی بر طبقه روحانی در ایران قابلیت کاربرد دارد. روحانیت در ایران طبق تفسیر رسمی از نظریه سیاسی شیعه، علم و دانش و حکومت را عرصه انحصاری خود می‌دانسته است [...] وقتی بر طبق نظریه شیعه حکومت دینی برپا می‌شود، دو مفهوم اساسی اجتهاد و تقلید، مفاهیم آمریت و تابعیت یا شهروندی در معنای مدرن آن را تحت الشعاع قرار می‌دهند و نوع الیگارشسی سیاسی ایجاد می‌کنند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۱۰-۱۱۱).

با توجه به هم بستگی تاریخی بازاریان و روحانیت، به قدرت رسیدن علمای دینی در اُتتاب با گسترش نفوذ سیاسی بازار همراه بود (همان، ۲۵)

جنگ تحمیلی که از نگاهی، پیامد آفرینش جنبش‌های انقلابی و گروگان گیری در سفارت آمریکا در تهران دانسته شده است. و تقسیم کار بین المللی در برچیدن نام انقلابی نوپایی - که به گفته میشل فوکو (۱۳۷۹) می‌شد آن را روی جهان بی روح دانست - بیش از پیش موجب شد جبهه گیری مقابل قدرت طراز اول جهان که داعیه فلمی تازه داشت، به ارزشی اساسی برای جمهوری اسلامی بدل شود. چنان که میمن (۲۰۰۲) گفته است می‌توان کشمکش ایران به عنوان نظامی انقلابی و در تضاد با نظم جهانی مغلوب آمریکا را رو بار و بی پسامدرن در عرصه فرهنگ دانست که در آن تمرکز بر تفاوت نمادین گفتمان‌ها بوده است.

در پی این امر، قلب بندی‌هایی نیز داخل کشور پدید آمده است؛ به این صورت که برخی گروه‌ها در تقابل با حاتمیت مستقر، تمام کاستی‌ها و مسائل را به این برخورد و تحریم‌ها و درگیری‌های ناشی از آن مربوط می‌کنند. این برخورد کانونی شده است که علاقه فرهنگی دیرین ایرانی در دوآلیسم حق و باطل در آن بازسازی شود. هر حرکتی در جهت اصلاح، ترمیم یا براندازی نظام که

مورد خشم حاکمیت قرار گرفته، با برچسب آمریکایی بودن مواجه شده و گه گاه به بیگانه سازی حرکت‌های مردمی فی دشمن تراشی انجامیده است.

آنچه در هیئت استقرار یافته جمهوری اسلامی شکل گرفت و سیاست را تعیین کرد که در بر گیرنده خط مرزهای همه نوع فعالیت دیگر است، سیاست دینی با طرح قدمی جامعه نامیده‌اند (محدثی، ۱۳۸۶): این طرح نلفه بحران جامعه پذیری دینی را با خود دارد. این نگاه پیش از بحران، در مدیران جمهوری اسلامی به بحران رسید. این بحران را می‌توان آن را زمینه شکل گیری نطفه اشرافیت طلبی در مسئولان و شکل گیری سیاست‌های دوره سازندگی دانست و با وجود مشکلات بسیاری که داشت، سر آ نماز آشنی مجدد با مدرنیته شد. مهم این است که در این میان، تحولات پدید آمده در جامعه پیامد چیرگی خرده نظام سیاسی و شناوری کنش متقابل افراد در میه به شدت سیاسی دیده می‌شوند. جبرئی خرده نظام سیاسی گرچه در حالت دولت ایدئولوژیک بیشتر از سایر حالت هاست، در ادامه خواهیم دید که در همه حالت‌ها کم و بیش نشانه‌های چیرگی خرده نظام سیاسی مشاهده می‌شود.

دوره سازندگی

به تدریج شکاف‌هایی در هم بستگی دوران جنگ پدید آمد [...] بروز نارسایی اقتصاد متمرکز دولت محور، زیان بخش بودن شرکت‌های دولتی [...] کسری بودجه ۵۰ درصدی [...] محدودیت منابع مالی برای اداره جنگ [...] و مشکل بیکاری [...] جامعه را به سمت سوق داد که بین اقتصاد دولتی و عدالت اجتماعی تمایز قائل شود. در بعد فرهنگی روش زاهدانه‌ای صورت گرفته بود، اما جامعه مطالبات مداراجوبانه‌ای داشت [...] ارتحال بنیان گذار انقلاب اسلامی تغییرات بنیادینی در آرایش نیروهای سیاسی به جا گذاشت [...] مهم ترین مسئله اجتماعی دوران آقای هاشمی که رویکرد و گفتمان دولت ایشان هم شده بود سازندگی بود [...] در حقیقت، دولت او به نقد و نفی گفتمان موسوی پرداخت [...] و سمت و سوی دولت به اقتصاد بازار و بازار آزاد تغییر پیدا کرد [...] او بخشی از نیروهای چپ را که به ناکارآمدی اقتصاد دولتی اذعان داشتند، با دولت خود همراه ساخت (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۲۲۰-۲۲۱)

این دوره که به باور آبراهامیان با گذر موفق از ترمیدور انقلاب اسلامی آغاز می‌شود، مجمع تشخیص مصلحت را همچون مجلس اعیان با تغییر قوانین موجود در کشور مطرح می‌کنند. بودجه دفاعی به ۲ درصد تقلیل می‌یابد و منابع صرف آموزش و توسعه می‌شود. از این روست که می‌توان تحولات دوره‌های بعد را که تحصیل کرده‌ها در آن نقش پر رنگی دارند. در این سیاست‌ها ریشه یابی کرد. به طور کلی، قدرت یافتن مجدد بخش صنعت و عمران شهری و در نتیجه قدرت طبقات تکنوکرات و آرایش فن سالارانه تحولات اجتماعی در این دوره چشم گیر است (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۲۰-۳۲۵)

این فن سالاری گر چه پیامدهایی همچون کنترل جمعیت، افزایش ثروت، افزایش سطح تحصیلات، ورود تکنولوژی‌های تازه و ساخت یابی دگرگون و مدرن تر طبقات را در پی داشت، به دلیل فعال کردن گسست طبقاتی، دوری از شعارهای انقلابی، افزایش فساد اداری و بیکاری و تورم حاصل از تعدیل اقتصادی و عدم توازن انبساط سپهر سیاسی با توسعه اقتصادی پدید آمده، به اعتراض‌های شهری، روشن فکری، دانشجویی و زنان و بازاریان سنتی دامن زد. به سخن دیگر، تولد گفتار اصلاحات در دل این دولت با پیامدهای اجتماعی سیاست‌های همین دولت که گفتار توسعه اقتصادی را در حاشیه توسعه سیاسی قرار می‌داد، استقبال شد.

دوره اصلاحات

طی سال‌های ۶۸ تا ۷۶ با سیاست‌های سرمایه دارانه، طبته‌ای جدید و نو کیسه‌ای در بلوت قدرت ظاهر شد که خصلتی سرمایه دارانه، بروکراتیک و تکنوکراتیک داشت [...] نوعی الیگارشی پدید آمد و بسیج توده‌ای رو به نقصان گذاشت [...] شکاف در دولت سازندگی که با تأسیس کارگزاران به اوج رسیده بود هم بستگی هنجاری و ارزشی دوران انقلاب و دفاع مقدس را تحلیل برد [...] نتیجه انتخابات دوم خرداد برآیند گریز ناپذیر تحولات و سیاست‌های دوره وی بود [...] در چرخ از پاشنه اقتصادی به سیاسی، رفتارهای اجتماعی جوانان به رسمیت شناخته شد و این مسئله به همبستگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی انجامید و

موافقان و مخالفان را حیرت زده ساخت [...] برای اولین بار پس از دوران گذار، عرضه مطالبات انباشته سیاسی در تمام ظاهر گشت [...] جامعه بار دیگر فعال شده بود. [...] شعارهای جامعه مدنی، جمهوریت، آزادی، مردم سالاری دینی و اصلاحات، مقابل محافظه کاری و خشونت طلبی و اقتدارگرایی و انحصار طلبی مفاهیمی بود که تقابلی نامنعطف از پایتخت تا دور افتاده ترین روستاها شکل می داد (بشیری، ۱۳۸۲: ۸۰-۸۹).

مهم ترین مسئله دولت آقای خاتمی بحران مشارکت بود که حاصل سیاست‌های دوره آقای هاشمی بود. دولت خاتمی از یک سر مولود و از سوی دیگر در تقابل با آن بود [...] توسعه سیاسی برای آن بود که دامنه مشارکت را گسترده کند و مشروعیت نظام را بسط دهد. ظرفیت‌های قانون اساسی را بالفعل کند. نهادهای جامعه مدنی را تقویت کند و احزاب را گسترش دهد. در همین زمینه بود که شوراهای شهر و روستا تحقق یافت و دامنه آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی بیش از پیش تقویت شد و نهادهای اساسی از جمله نهادهای دانشجویی فعال تر گردید (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۲۲).

آنچه این تحول را در ساختار اجتماعی و سیاسی ارتباط متغیرهای اجتماعی و فرهنگی به مرحله ظهور رساند، عواملی سیاسی و مربوط به دولت سازندگی بود. نخبه گرایی و اشرافی گری پدر سالارانه، اضمحلال تشکل‌های مردمی و ظهور آقازاده‌های ناراضی، استیلای گروه‌های فشار و نفوذ، کنترل جناحی بر استخدام‌های دولتی و ایدئولوژیک، کوشش برای هم شکل سازی اذهان و امثال این‌ها گسست‌های خفته را فعال و در پدیده دوم خرداد ۷۶ آشکار ترد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۲۵-۳۲۰).

«با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری [...] رژیم اسلامی که دین سالاری توأم با سایه‌ای از پوپولیسم بود، کم کم به الیگارشی جدیدی با نهادهای مرکزی محدود که فرصت‌های سیاسی در اختیار آنان بود تبدیل شد» (Khosrokhavar, ۲۰۰۴)

مشارکت مدنی و خودجوش به جای مشارکت توده‌ای و نفوذی گسترش چشم گیری یافت. اکثریت فکری تازه‌ای حول آرمان‌های جامعه مدنی و قانونگرایی شکل گرفت که طبقه متوسط جدید [...] به طور کلی، طبقات مدرن پایگاه اجتماعی اصلی آن را تشکیل می دادند، اما رهبری آن دست بلوک نیروهای سنتی اسلامی بود که می خواستند خواست‌های جنبش را به قانون اساسی محدود نگه دارند (بشیری، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

در مجموع می توان گفت حاصل غلبه سرمایه داری تجارت پس از انقلاب اسلامی ایران این شد که بیش از نیمی از ثروت جامعه در دست چارک بالای جمعیت باشد و سه چارک دیگر سهم کمتر از نصف درآمد ملی کشور را داشته باشند. نشانه‌های این چنین چالش پنهان در پشت شعارها را نشان می دهد؛ مسئله‌ای که با توجه به خصوصی سازی ناکارآمد و انبوه کارکنان بخش دولتی و کارکنان اغلب ناراضی بخش خصوصی ناکارآمد، گریبان دولت اصلاحات را گرفت و در کمین دولت‌های دیگر نیز خواهد بود.

از سوی دیگر، سیاست نهادهای حاکمیت در حوزه خصوصی و عمومی، بی اعتباری فعالیت جامعه مدنی نوپا را در ایران سبب شده است. برای مثال در جوامع دیگر نیز دختران از خانه فرار می کنند؛ اما نهادهای یاریگری از قبیل مددکاری‌های اجتماعی و کلیسا از آنها حمایت می کنند. در جامعه ما دختران ناسازگار با خانواده به خیابان و در نهایت به آغوش دولت و نیروی انتظامی و دستگاه فضا پرتاب می شوند (اباذری، ۱۳۸۳)؛ به این ترتیب، قدرت جامعه مدنی منوط به عاملیت دولت شده است؛ پس به قدرت جامعه مدنی در مقابل دولت نیز نمی توان امید بست.

البته، مشکل دیگری که در پیوند دولت و جامعه مدنی وجود داشته، عدم گردش نخبگان است. درباره دوره اصلاحات گفته شد که قدرت خاتمی به عنوان رهبر کاریزماتیک جنبش، صوری بود؛ چنان که خود گفت در زمان حکومت اصلاح طلبان در مجلس و دولت، هر نه روز یک بحران وجود داشته و بسیج نیروهای مستقر در ارکان مختلف حکومت علیه اصلاحات در کار بوده است. مضاف بر آنکه امکان استفاده از صدا و سیمای ملی فقط برای جریان مخالف بود و روزنامه‌های اصلاح طلب نیز با اقدامات قضایی محدود شدند و در آخرین گام با توصیه بالاترین مقام کشور، دوازده روزنامه در یک روز بسته شدند. وزرای تاحدودی جدا شده از ایدئولوژی انقلابی در دولت وی نیز آماج انتقاد مقامات کشور از رهبر معقلم انقلاب تا نظامیان و روحانیون بانفوذ- و گرفتار حملات گروه‌هایی با عنوان خودسر با فشار بودند که در پایین ترین سطح به کتک کاری آنان در نماز جمعه انجامید. در استفاده از قدرت نیروهای واسط مانند دانشجویان نیز مشکلاتی مانند برخوردهای دادگاه انقلاب وجود داشت.

علاوه بر مسئله با ناهماهنگی با رهبر انقلاب، دولت اصلاحات دیدگاه همه جانبه‌ای در عرصه‌های مختلف نیز نداشت. برخلاف آنچه تصور می شود، پاشنه آشیل این دولت را نه در اقتصاد، بلکه در سیاست باید یافت. اهرم‌های قدرت نه در توسعه سیاسی، بلکه

در بسیج خواسته‌های مردم در جهت اهداف سیاسی است. آنان بارها با نداشتن اهرم‌های انتظامی و رسانه‌ای، شبکه‌های اطلاع رسانی و ارتباطی اجتماعی، اعمال خشونت نیروهایی که به خودسر معروف بودند و از مراکز قدرت خارج از دولت هدایت می‌شدند و امثال این‌ها رو به رو شدند؛ اما سیاست و اقدامات آنان در برابر این امور از روز نخست تا پایان در دولت اصلاحات تغییر نکرد. در واقع آنان بدون اینکه بدانند چگونه می‌توان ساختار فعلی حاکم را دموکراتیزه کرد، از دموکراتیزاسیون گفتند. بدون آنکه توان و لوازم تقویت جامعه مدنی را داشته باشند، می‌خواستند در مقابل دولت، حوزه عمومی را گسترش دهند؛ حال آنکه فضای مفهومی امن واژه برای هواداران خودشان نیز روشن نبود؛ چنان که در مراحل با مدینه النبی جای گزین شد. منظور از دموکراتیزاسیون هم ساختن دموکراسی دینی بیان و پذیرفته شد؛ یعنی همان دموکراسی صوری که پیش تر هم موجود بود. به طور کلی می‌توان گفت زمانی که برنامه ریزی اصلاح طلبان برای یک حزب، در شگفتی همگان به دوم خرداد رسید، نقصان همایش بر ملا شد. شاید زودرس بودن فرایند اصلاحات بود که کج فهمی و درگیری‌های مختلف آفرید که برخی از آنها پیش تر گفته شد، اما آنچه برخی تحلیلگران آن را آشفتگی اجتماعی مانند (جلایی پور، ۱۳۸۵) خوانده‌اند، به فضای اجتماعی جامعه نیز منتقل شد یا دست کم می‌توان گفت بین آشفتگی پدید آمده در گفتار دولت و آشفتگی اجتماعی ارتباط وجود داشت. این بحث به سطح سوم مدل این پژوهش و دیدن جامعه ایرانی در دوره بازی جمعی کمک می‌کند؛ دوره‌ای که در آن افراد و نقش‌های خاص تعیین کننده تر از ساختارها هستند. در این بررسی باید به نقش‌هایی توجه کرد که در بالای هرم قدرت سیاسی قرار می‌گیرند. ایده اصلی در این بخش الگو این است که افراد و نقش‌هایی در جامعه تعیین کننده نقش‌های دیگر هستند (مانند حالت اول الگو) یا اینکه نقش‌ها انسجام اجتماعی پیدا کرده و مانند حلقه‌های تسبیح همه با هم در شرایط کنش متقابل تعمیم یافته‌اند و نسبت به هم درک، تأثیر و تأثر دارند. این حالت فقط در توزیع قدرت، منزلت و ثروت دست کم در شرایط قانونی و روی کاغذ باید موجود باشد (لایه درونی در حالت دوم الگو). بشیریه در تحلیل اقتدار رهبر به عنوان هسته اصلی ساختار قدرت در جمهوری اسلامی می‌نویسد:

به اشکال مستقیم یا غیر مستقیم در همه نهادهای اقتدار شامل مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، قوه قضائیه و ریاست جمهوری که حلقه اول اقمار ولایت‌اند و سپس در نهادهایی چون دیوان عالی کشور، سازمان بازرسی کل کشور، هیئت وزیران و غیره که حلقه دوم اقمارند، این اقتدار باز تولید می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۲: ۵۷-۶۰)

به هر روی، اختیارات بخش‌های انتخابی با رأی مستقیم مردم که به صورت دوره‌ای جای گزین می‌شوند، در مقابل این اقمار محدود است .

در مسیر تحول قانون اساسی، واژه رهبری در پیش نویس وجود نداشته است؛ اما در قانون اساسی تصویب شده به ۲۴ مورد و بعدها در اصلاحات سال ۶۸ به ۳۳ مورد افزایش یافته که به دلیل افزایش اختیارات این نقش در اصول ۹۱، ۱۱۰، ۱۷۵ و ۱۷۷ و کاهش اختیارات سایر نهادها در اصول ۱۴۲ و ۱۴۸ و امثال آن بوده است. از آن گذشته، دیدگاه شورای نگهبان که مفسر قانون اساسی است، همواره رهبری را برتر از قانون اساسی دانسته است. بررسی‌های متعدد اقتدار در قانون اساسی نیز نتایج مشابه همین را نشان می‌دهد. البته، هم اهمیت نقش‌های بالای هرم سیاسی و هم اهمیت نوع بازی نقش در تعیین جایگاه و ارتباط ساختار نقی، کنش متقابل در ایران را حتی در اصلاح طلبی، تعمیم نایافته نشان می‌دهد (میرسپاسی، ۱۳۸۱: ۱۹۲).

شواهد گفته شده در این بخش شرح درونی، میانی و بیرونی مدل را پیوند می‌زند؛ یعنی می‌بینیم که چگونه چیرگی ساختار سیاسی با اهمیت افراد و نقش‌های خاص در مشارکت و تعامل سیاسی و اجتماعی افراد جامعه و کنترل آنان بر بخش عمده‌ای از فضای کنش از سویی و با دگرگونی دوره‌ای ساختاری حکومت در سطح بیرونی - به گونه‌ای که سیری مانند حالت دوم مدل را از آن بگیرد - پیوند دارد. در ادامه، از بازگشت به دولت ایدئولوژیک سخن می‌گوییم و آن را تبیین می‌کنیم. البته، هدف ما در اینجا بررسی دولت ایدئولوژیک در دولت اعتدال نیست که پس از آن بر سر کار آمد. برای پیش گیری از به درازا کشیدن مقاله، این بررسی را به مجال دیگر را می‌گذاریم؛ اما اشاره به آن برای چرخش‌های موجود در سطح بیرونی مدل لازم است.

دولت اسلامی

دولت اصلاحات - چنان که در پنداشت و سخن برخی اصلاح طلبان بود - آخرین مرز مردم سالاری جمهوری اسلامی نبود و آن نیروهایی که اصلاح طلبان را کنار زدند، به هیچ وجه نیروهای بر انداز نظام و هواداران سرسخت دموکراسی غربی نبودند. رقیبی که اصلاح طلبان را کنار زد، نه از بازار بود و نه از بنیادگرایان سنتی راست؛ بلکه از باز آرای سنت گرایان تجدید ستیز بر آمده بود. این جریان روشنفکران خاص خود را داشت و شعارهای عدالت خواهانه سر می داد. با چپ در تضاد بود و با جناح راست نیز خطوطی مرزی داشت. جذب توده‌ای مردم را خوب می دانست؛ اما تئوریسین‌های دانشگاهی و نخبه هم کم نداشت. گرچه عدالت خواهی و دولت ایدئولوژیک برای بازپس گیری قدرت از روشن فکری منتقد آمده بود، شخصیت‌های آن دیگر انقلابیون پر سابقه نبودند؛ بلکه انتقاد آنها به ۲۴ سال حکومت داری دولت‌های جمهوری اسلامی بود؛ چیزی که بعدها در مناظره احمدی نژاد موسوی در دوره دهم به صراحت بیان شد.

پیش از دور دوم انتخابات ۱۳۸۴ در همان زمانی که خاتمی در نامه‌ای به هاشمی رفسنجانی نوشت که بهتر است کنار بکشد تا نفر پس از او به رقابت با احمدی نژاد بپردازد، چرا که هاشمی نماد غنا می شود و احمدی نژاد نماد فقر و همواره در انتخاب ایرانیان، دومی پیروز بوده است، محمد قوچانی (۱۳۸۴) نوشت:

در یک سو طبقه متوسط (اعم از سنتی و جدید) و در دیگر سو طبقه مستضعف (اعم از سنتی و جدید) قرار گرفته‌اند. روحانیت به عنوان نخبگان سنتی ایران، مرجعیت خود را به طبقه متوسط سنتی محدود کرده و روشن فکران به عنوان نخبگان مدرن ایران، هژمونی خود را به طبقه متوسط جدید منحصر ساخته است [...] شکاف جامعه ایران، میان استبداد دموکراسی نیست، بلکه میان توسعه نیافتگی / توسعه یافتگی است و هواخواهی از استبداد و دموکراسی، تنها یکی از نشانه‌های این شکاف اصلی است. از آنجا که فرد می تواند به زندگی مدرن خو کند، به ساختن دشمن از مؤلفه‌های آن و نیز افراد سرزمین‌ها و جریان‌های نماد تجدید می پردازد و در تقابل با آن‌ها هویت خود را تقویت می کند.

تغییرات هر دوره را می توان ناشی از نبود نگرش همه جانبه به مشکلات پدید آمده دانست. این مسئله پس از دوران سازندگی و اصلاحات، در بازگشت گفتمان عدالت محوری و رویکردهای ایدئولوژیک و شعارهای ضد سرمایه داری در دولت نهم و پس از آن، خود را نشان داد.

فاصله میان مردم و گروه‌های سیاسی سبب شد این گروه‌ها به جای رشد آگاهی‌های سیاسی عمومی از طریق آموزش‌های سیاسی و معرفی کاندیدا در زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نهم، از مردم عقب بمانند و نه تنها موفق به معرفی کاندیداها نشوند، بلکه متحیرانه نتایج انتخابات را نظاره گر باشند (عیوضی، ۱۳۸۴).

بنابراین دولت انقلابی نخستین، پس از سیر در جهت دموکراتیزاسیون، به دولت ایدئولوژیک یا همان دولت اسلامی، عدالت محور و نام‌های مشابه که تئوریسین‌ها و رئیس این دولت تکرار می کردند، بازگشت. در واقع، مجموعه این بخش تحلیلی، گردشی تبدیلی یا همان حالت اول الگوی سه سطحی را در سطح بیرونی الگو نشان می دهد. در اینجا هم گفتمان دولت، پیامدهای ناخواسته سیاست‌های دولت، وعده‌های کاندیدای دولت جدید که وارون دولت پیشین بود و امثال این‌ها در رخ نمودن تحولی جدید مؤثر بوده است. زیر و رو شدن توجهات فرهنگی از نخبگان اهل تعامل با غرب به نخبگان توده گرا، از گفتمان آزادی خواهی به عدالت محوری، بازگشت از بحث تعامل با دنیا به خودکفایی و اتحاد با کشورهای جهان سوم، از تشکیل گروه‌های غیر دولتی و خواست استقلال از دولت به خواست توده‌ای از دولت و مواردی از این دست، باز هم گواهی شدند بر تأثیر گفتار دولت در تحولات اجتماعی ایران. تحولات مطابق آنچه دیده شد، در ابتدای ظهور هر گفتاری از دولت فواره وار سر فراز می کنند و با ظهور گفتار دولت جدید، به سیر وارون فرو می افتند.

چگونگی شکل گیری آنومی توسط دولت‌ها در جمهوری اسلامی ایران

در حوزه سیاست

یکی از شاخص‌های کارآمدی نظام‌های سیاسی امکان جذب حداکثری شهروندان در امر حکمرانی و برقراری شرایطی است که همه‌ی شهروندان یک کشور به دور از تفاوت‌ها بتوانند در اداره‌ی کشور مشارکت داشته باشند؛ مشارکت در واقع عمل

داوطلبانه شرکت مردم در برنامه‌ها و طرح‌های سیاسی و اجتماعی است (جعفری نیا، ۱۳۹۱: ۸۹) به عبارتی مشارکت عمومی دخالت و درگیر شدن مردم در فراگردهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است (قنبری، آذرشب، موسوی: ۲۰۱: ۱۳۹۵) که وقتی در حوزه‌ی سیاسی رخ می‌دهد اصطلاحاً به آن مشارکت سیاسی می‌گویند. هانتینگتون مشارکت سیاسی را فعالیت خصوصی شهروندان به قصد تاثیر گذاری بر تصمیم‌گیری‌های دولت تعریف می‌کند. (فیروزجائیان، ۱۳۸۷: ۸۶) دایره‌المعارف علوم اجتماعی مشارکت سیاسی را فعالیت داوطلبانه اعضای جامعه در انتخاب رهبران و شرکت مستقیم و غیر مستقیم در سیاست گذاری عمومی تعریف می‌کند. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۲۲) از دیدگاه راش مشارکت سیاسی همه رفتارهای داوطلبانه شهروندان یک جامعه را شامل می‌شود که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر سیاست‌های عمومی جامعه اثر می‌گذارند. وی به همراه میلبراث مدل‌هایی را ارائه می‌دهند که به نظر خودشان همه انواع و طیف‌های مشارکت سیاسی در هر نوع نظام سیاسی را در بر می‌گیرد. در این مدل‌ها داشتن مقام سیاسی و اجرایی در بالاترین سطح در رای دادن در پائین‌ترین سطح مشارکت سیاسی قرار می‌گیرد. (پالیزان، ۱۳۹۰: ۳۵)

از دیدگاهی دیگر مهم‌ترین ست لوح مشارکت سیاسی از پائین‌ترین تا بالاترین سطح مشارکت را می‌توان در پنج مورد زیر خلاصه کرد: رأی دادن و شرکت در گزینش و انتخابات سیاسی و اجتماعی؛ آزادی بیان و شرکت در تشکل‌های فعال سیاسی و نقد و ارزیابی عملکرد نهادها مسولان و ساختار حکومتی؛ نامزد پست‌ها و کرسی‌های سیاسی شدن و فعالیت آزاد انتخاباتی؛ دخالت و مشارکت در تغییرات و اصلاحات درون ساختاری؛ اقدام و عمل برای تغییرات بنیادین نهادها و ساختارهای نظام حکومتی (هاشمی، ۱۳۸۹: ۲۰۴) اما به طور کلی میزان مشارکت مردم در امور جامعه یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی و به تبع آن کار آمد نظام سیاسی محسوب می‌شود. البته مشارکت سیاسی دارای انواع متفاوتی است الزاماً یک وجهه بارز ندارد و انواعی از فعالیت‌های سیاسی رسمی همچون شرکت در انتخابات و غیر رسمی همچون لابی‌گری و اعتصابات و اعتراضات را در بر می‌گیرد. اما از آنجایی که فرهنگ دولت‌گرا نوعی از فرهنگ تابعیت محسوب می‌شود و در فرهنگ تابعیت رفتار سیاسی افراد آمیزه‌ای است از فرصت‌طلبی افعال کناره‌گیری اعتراض سر پوشیده و ترس (امینی، ۱۳۹۰: ۸۹) به اعتقاد جامعه‌شناسانی که از دیدگاه ساختاری کارکردی تاریخ اجتماعی ایران را مورد بررسی قرار می‌دهند: «جامعه ایران بنا به دلایل خاص جغرافیایی اقتصادی و سیاسی خود دارای ساختاری است که کارکردهای آن را می‌توان در عدم شکل‌گیری طبقات اجتماعی وابستگی گروه‌های اجتماعی به دولت و عدم تثبیت منافع طبقاتی خلاصه نمود. از این دیدگاه عدم مشارکت کارکرد عمده سیاسی چنین ساختاری است به تعبیر دیگر در جامعه ایران نه تنها مشارکت مدنی از سوی یک فلسفه سیاسی حمایت نمی‌شود بلکه به دلیل عدم احساس نیاز عمومی فرهنگ مشارکت نهادینه نشده است. (مهاجری، ۱۳۸۲: ۱۹۸)

به عبارتی دیگر عدم مشارکت سیاسی و حتی اجتماعی در حوزه‌های مختلف خود ناشی از انجام تمامی امور توسط نهادهای حکومتی در دوره‌های مختلف تاریخی است. به طور مثال انقلاب مشروطه که با هدف مشارکت سیاسی مردم در ساختار قدرت شکل گرفت پس از کوتاه زمانی به انحراف کشیده شد. مظاهر این انقلاب از جمله انتخابات نقشی فرمایشی و توجیه‌کننده حضور مداوم صاحبان قدرت بر مصدر امور یافت. نتیجی چنین وضعیتی به ایجاد نوعی بی‌اعتمادی بدبینی و بی‌تفاوتی نسبت به امر مشارکت گردیده است از یک طرف مردم آگاه معتقد بودند که دخالت آن‌ها در امر سیاست چیزی را عوض نمی‌کند و از طرف دیگر توده نا آگاه اساساً انگیزه‌ای برای مشارکت نداشتند. (پیران، ۱۳۸۱: ۸۹) این انگار هی ذهنی در یک صد سال اخیر و در دوره‌ی جمهوری اسلامی البته بهبود زیادی یافته است مخصوصاً در ارتباط با انتخابات به لحاظ آماری همواره شاهد در صد قابل توجهی از مشارکت مردمی بوده‌ایم.

به طور مثال در نخستین دوره انتخابات در سال ۱۳۵۸ در صد مشارکت ۶۷/۴ در دوره دوم ۶۴/۲ درصد در دوره سوم ۷۴/۲ درصد در دوره چهارم ۵۴/۷ درصد در دوره پنجم ۵۴/۶ درصد در دوره ششم ۵۰/۵ درصد در دوره هفتم ۷۹/۹ درصد در دوره هشتم ۶۶/۶ درصد در دوره نهم ۶۲/۸ درصد در دور اول و ۵۹/۸ درصد در دور دوم در دوره دهم ۸۵ درصد در دوره یازدهم ۷۲/۷ درصد و در دوره دوازدهم دوازدهمین ۷۳/۳ درصد بوده است. در انتخابات مجلس شورای اسلامی نیز در دوره نخست ۵۲ درصد در دوره دوم ۶۴ درصد در دوره سوم ۶۰ درصد در دوره چهارم ۵۸ درصد در دوره پنجم ۷۱ درصد در دوره ششم ۶۹ درصد

صد در دوره هفتم ۵۱ درصد در دوره هشتم ۵۱ درصد در دوره نهم ۶۴ درصد و در دوره دهم ۶۲ درصد بوده است. (مرکز آمار وزارت کشور)

اما نباید از نظر دور داشت که کارآمدی نظام سیاسی در حوزه سیاست تنها به برگزاری انتخابات و مشارکت مردمی در آن محدود نمی‌شود بلکه وجود نهادهای مدنی که در عرصه‌ی سیاسی به فعالیت می‌پردازند برای افزایش کارآمدی اجتناب ناپذیر است. برای نمونه در جوامع توسعه یافته این احزاب سیاسی هستند که علاوه بر سازماندهی افکار و آراء در آستانه انتخابات با فراهم ساختن ارتباط میان مردم و مسئولین نه تنها زمینه مشارکت سیاسی را فراهم می‌کنند بلکه امکان افزایش کارآمدی سیاسی و تداوم و ثبات سیاسی را نیز فراهم می‌کنند. زیرا یک دولت بدون حزب فاقد ابزار نهادینه برای ایجاد دگرگونی‌های پایدار و جذب پیامدهای آن است. قدرت چنین دولتی برای نوسازی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بسیار محدود است و به گفته مورس دوورژه یک رژیم بدون حزب، ضرور تا یک رژیم محافظه کار است. (امینی و خسروی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

اما فرهنگ دولت گرا موجبات ضعف فعالیت احزاب سیاسی در ایران را فراهم نموده است زیرا بر خلاف فلسفه‌ی وجودی احزاب سیاسی که می‌بایست در پی توسعه‌ی نهادهای مدنی در فرایندی از پائین به بالا شکل بگیرند؛ غالب احزاب در ایران از بالا به پائین و توسط دولت یا دولتمردان به وجود آمده‌اند، و وابستگی مردم به دولت از یک سو و انحصار دولت در عرصه عمومی از سوی دیگر موجب گردیده تا احزاب سیاسی به دلیل غیر مردمی بودن، خودجوش نبودن، نداشتن پایگاه‌های مستقل و طی نکردن فرایند تشکیل از پایین به بالا از ایفای کارکردهای خود باز بماند.

به طور مثال بسیاری از احزاب در تاریخ صد ساله تشکیل خود در ایران سیاسی احزاب دستوری بوده‌اند. احزاب دستوری یا فرمایشی که احزاب دولت ساخته نیز جزء آنهاست، به آن دسته از احزابی گفته می‌شود که ریشه‌های عمیق اجتماعی ندارند و بر حسب انگیزه فردی، طبقاتی، یا خارجی به وجود آمده‌اند. این گونه احزاب فاقد تشکیلات منسجم حزبی هستند و ایدئولوژی مدونی ندارند. گردآوری اعضا و ایجاد ایمان حزبی و ایدئولوژیک در این نوع احزاب با مشکلات فراوانی مواجه است. این احزاب را از آن جهت دستوری می‌نامند که پایه‌های آنان طبیعی نبوده و از بطن شرایط اجتماعی سر چشمه نگرفته است. منافع گروهی و طبقاتی افراد و باندهای سیاسی و اقتصادی عامل ایجاد این گونه احزاب هستند. این احزاب عمدتاً در سه قالب ظاهر شده‌اند: احزابی که متکی به یک شخصیت بوده و بر محور فردی شکل گرفته‌اند، احزابی که با سفارش نظام حاکم توسط کارگزاران سرشناس رژیم به وجود آمده‌اند، احزابی که بنا بر شرایط ویژه سیاسی پدیدار شده و به عبارتی احزاب واکنشی‌اند. (تبریزیا، ۱۳۷۱: ۲۴۶)

احزاب فرمایشی در شرایط ویژه سیاسی، یعنی موقعیتی که منافع گروهی و طبقاتی عده‌ای در خارج یا داخل نظام سیاسی در معرض خطر قرار می‌گیرد، به وجود می‌آیند و در نتیجه، واکنش نیروهای ذی نفع در قالب این احزاب سیاسی در صحنه اجتماعی و در ظرف تحب ظهور پیدا می‌کند و به همین خاطر عمر آنها کوتاه و متناسب با میل کارگردانانشان و نظام سیاسی سازنده آنها تعیین می‌گردد. احزاب مهم و دولت ساخته دوران پهلوی از جمله حزب رستاخیز، ایران، ایران نوین، ملت، و ملیون ضربات مهلکی را به پیکر ضعیف حزب در ایران وارد نمودند. هر چند نمی‌توان از این حقیقت نیز چشم پوشید که بعد از انقلاب اسلامی هم، احزاب مهمی مانند حزب جمهوری اسلامی، کارگزاران سازندگی، جبهه مشارکت اسلامی و ... را نیز کارگزاران دولتی و مصاحب منصبان عالی‌رتبه نظام تأسیس نمودند.

فرهنگ دولت گرا همچنین از آن جهت که همواره به جای حق بر تکلیف مداری شهروندان تاکید دارد موجبات ضعف احزاب سیاسی را فراهم ساخته است. از سوی دیگر یکی از الزامات شکل‌گیری احزاب سیاسی وجود روحیه همکاری و رقابت از یک سو و روحیه اعتماد به دیگران و خردورزی از سوی دیگر است. مشارکت در کار حزبی بدان معناست که افرادی در همکاری با یکدیگر و رقابت با گروهی دیگر می‌توانند بر اساس اصولی ضمن دستیابی به هدف خود که همان قدرت سیاسی است حق موجودیت و امکان موفقیت سیاسی رقیب خود را به طور قانونی و اجتماعی به رسمیت بشناسند. (سالمی قمصری، ۱۳۸۶: ۴۹) اما از آنجا که در فرهنگ دولت گرا حاکمیت طالب انحصار قدرت است و هیچ نقد و مخالفتی را | تحمل نمی‌کند و در طیف اپوزیسیون معترض نیز روحیدی مشابهی وجود دارد تحقق احزاب سیاسی در چینی فرهنگی بسیار ضعیف است. زیرا بالادستان همواره تحمل شنیدن نفراتی بر خلاف نظرات خود را ندارند (دیانت، ۱۳۹۵: ۱۲۰)

در حوزه اقتصادی:

مهم ترین تاثیر دولت را در حوزه اقتصادی به حضور وسیع و همه جانبه دولت در عرصه اقتصاد باز می‌گردد به گونه‌ای که به جای فعالیت بخش خصوصی و به جریان افتادن سرمایه‌های مردمی در فرایند تولید دولت به مهم ترین و در بعضی موارد به تنها بازیگر عرصه اقتصادی تبدیل می‌شود از سوی دیگر در ارتباط با ایران ویژگی رانتیر دولت نیز موجب تشدید این انحصار اقتصادی می‌شود به گونه‌ای که اختیار کامل دولت در توزیع درآمدهای رانتی مردم را در عرصه اقتصادی نیز به دولت وابسته نگه می‌دارد. این مساله موجب می‌گردد تا مردمی که برای تامین نیازهای اقتصادی خود به دولت وابسته هستند در انجام فعالیت‌های نیز از خود استقلالی نخواهند داشت و همیشه چشمانشان به دهان دولت خواهد بود. از سوی دیگر از آنجا که دولت در هزینه نمودن درآمدهای رانتی دارای استقلال کامل است و حتی می‌تواند این درآمدها را بر خلاف منافع جامعه و در راستای منافع شخصی هزینه نماید (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷: ۷۶) معمولا با ناکارآمدی در عرصه اقتصادی روبرو خواهد شد که این ناکارآمدی در مواردی همچون: ضعف اقتصاد خصوصی و انباشت سرمایه، تورم، بیکاری (بخشایشی اردستانی، ۱۳۹۶: ۶۸) و مخصوصا فساد اقتصادی جلوه گر می‌شود.

برای سنجش میزان دخالت دولت در اقتصاد مهم ترین شاخص مقایسه حجم بودجه دولت با تولید ناخالص داخلی است. هر چه حجم بودجه دولت نسبت به تولید ناخالص داخلی بیشتر باشد اقتصاد دولتی تر است. البته این مساله الزاما به مفهوم خلع ید از بخش خصوصی در اقتصاد ایران نیست بلکه تنها مداخله دولت در نظام بانکی و پولی که از طریق افزایش تورم؛ آزادی بخش خصوصی را محدود می‌سازد را نشان می‌دهد. از سوی دیگر برای شناسایی نقش دولت در تولید و انباشت سرمایه و مقایسه آن با بخش خصوصی یا به عبارت بهتر مداخله دولت در اقتصاد کافی است حجم بودجه دولت را با کل درآمد ناخالص داخلی مقایسه کنیم. از تقسیم بودجه کل کشور به درآمد ناخالص داخلی در صدی به دست می‌آید که افزایش آن نشانگر دخالت بیشتر دولت در اقتصاد و بالعکس کاهش آن نشانگر دخالت دولت در عرصه اقتصاد است که بر این اساس سهم بودجه دولت از تولید ناخالص داخلی از ۶۶ درصد در سال ۱۳۸۰ به ۹۹ درصد در سال ۱۳۹۲ رسیده است. به عبارت دقیق تر دولت در فرایند انباشت سرمایه از آنجا که سعی دارد ناتوانی بخش خصوصی را در انباشت جبران کند خود اقدام به انباشت سرمایه می‌کند. اما در عمل انباشت سرمایه که دولت مجری آن است با ضعف عمده‌ای در این سال‌ها روبرو بوده است. (فتاحی، ۱۳۸۵: ۲۳۵)

این ناتوانی در مورد میزان نرخ تورم نیز قابل مشاهده است. به طور مثال نرخ تورم طی ده سال اخیر در ایران به طور متوسط ۲۰/۸ درصد بوده که در رده تورم‌های بحرانی طبقه بندی می‌شود بانک جهانی متوسط نرخ تورم جهان در تابستان ۲۰۱۳ را حدود ۲/۸ درصد و در همین دوره تورم ایران را ۳۹ درصد گزارش نموده است. (سایت تابناک ۹۲/۸/۱۹) این آمار نشانگر بالا بودن قابل ملاحظه تورم ایران از سطح متوسط جهانی است. تورم بالا در اولین نتیجه گیری نشانگر ناکارآمدی اقتصاد و در وهله بعد نتیجه اجرای اصلاحات اقتصادی است که با الگوی سرمایه داری از سال ۱۳۶۸ به بعد اجرا گردید. این اصلاحات گرچه ضرردهی بنگاه‌های اقتصادی دولتی را به شدت کاهش داد اما نتوانست انحصارات تولید کالا و خدمات دولتی را حذف کند و فضای رقابتی و انباشت سرمایه توسط بخش خصوصی را سازمان دهد. بنابر این برنامه‌هایی که برای کار آمد سازی بنگاه‌های اقتصادی طراحی شده بود به علت اجرای ناقص و مداخله شدید دولت پاسخ معکوس داده و به ناکارآمدی و تورم بالا منجر شد. مداخله دولت در اقتصاد عملا مبادله آزادانه کار و سرمایه در بخش غیر دولتی را بواسطه رکورد و تورم شدید مختل نمود. (شادلو و کرم پور، ۱۳۹۴: ۱۵۴)

مورد دیگر در مورد اقتصاد ایران که هنوز به عنوان یک امر مسلم قابل رویت است وجود انحصارات در بخش‌هایی از سازمان‌های دولتی است که اعمال اقتصادی نیز انجام می‌دهند. گر چه طی دو دهه اخیر دولت با نظر به ایجاد بنگاه‌های اقتصادی دولتی با مدیریت خصوصی سعی نمود شرایط سرمایه داری رقابتی را در درون سازمان‌های دولتی به اجرا در آورد اما این امر موجب بهبود کارآمدی دستگاه‌های دولتی نشد. چنان چه پیتر ایوانز و جیمز راج معتقدند موتور محرکه‌ای که چرخ پایدار توسعه را به حرکت وامی دارد کار آفرینان بخش خصوصی هستند. دولت همراه این موتور محرکه کشتی توسعه را هدایت می‌کند. بر اساس این نشریه (نشریه نهادی) بحث بر سر مداخله و یا عدم مداخله دولت نیست بلکه آنچه مدنظر است نحوه دخالت دولت و در واقع کارآمدی آن است. بر این اساس تاکید بر خصوصی سازی منبعث از جامعه مولفه مهمی در توسعه محسوب می‌شود. لکن در ایران برنامه خصوصی سازی در دولت‌های مختلف همواره ناکارآمدی‌های خاص خود را داشته است. (ایوانز و پیتر، ۲۰۰۰: ۴۳)

در دوران پس از جنگ و دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی هر چند بر اساس آنچه سازندگی نام گذاری گردید تلاش‌های زیادی برای جذب سرمایه بخش خصوصی صورت پذیرفت اما در عمل ساختار اقتصادی دولت نسبت به قبل تغییر قابل توجهی نداشت. سید محمد خاتمی نیز با طرح‌های بلند پرواز آن‌های را برای خصوصی سازی تعداد زیادی از شرکت‌های دولتی از جمله: بانکداری، بیمه، مخابرات و حتی بخش‌هایی از گاز طبیعی و نفت بیان نمود که بر اساس آن بیش از ۵۰۰ شرکت دولتی می‌بایست خصوصی می‌شدند. خاتمی همچنین مشارکت بخش خصوصی داخلی و خارجی را در برنامه‌های خصوصی سازی را به تصویب رساند و برای انجام اقدامات هماهنگ کننده در این راستا، سازمان خصوصی سازی ایرانی را در ژوئن ۲۰۰۱ تاسیس کرد، و به عنوان یکی از ابتکارات اقتصادی در زمان وی به بانک‌های خصوصی و خارجی اجازه حضور در مناطق آزاد تجاری داده شد که در طول دوره حکومت جمهوری اسلامی بی سابقه بود. (مولوی، ۲۰۰۹: ۱۱۹) با این حال نقطه ضعف سیاست خصوصی سازی در دولت سید محمد خاتمی توجه اندک به برنامه آزادسازی اقتصادی بود مضافاً اینکه دولت مذکور در شکوفا کردن شرکت‌های دولتی نیز ناکام بود. بنابر این برنامه سوم توسعه در دستیابی به اهداف خود چندان موفق نبود و خصوصی سازی نیز در دولت خاتمی تحت تاثیر هزینه‌های جدید حکومت قرار گرفت. (فلاح پیشه و شورچی، ۱۳۹۵: ۱۳۰) و منتقدین معتقد بودند آنها بر این باور بودند که در طول دوره ریاست جمهوری خاتمی در رفسنجانی؛ شرکت‌های وابسته به بانکها و سازمان‌های دولتی، سازمان تامین اجتماعی، سازمان بازنشستگی و برخی نهادها و شرکت‌های هم پیوند با آن‌ها برندگان اصلی طرح خصوصی سازی بوده‌اند. (حبیبی، ۱۳۸۹: ۳-۵)

با شروع دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، وی با نقد دولت‌های قبل از خودش در خصوصی سازی که از نگاه او کارخانه‌ها و اموال دولتی را به قیمت ارزان به برخی گروه‌ها واگذار کرده بودند سیاست جداگانه‌ای را در پیش گرفت. اما عملاً در خصوصی سازی بسیار کند بود وی در سال ۲۰۰۶ علیرغم حکم رهبری و تفسیر جدید از اصل ۴۴ و تاکید بر تقویت خصوصی سازی تنها ۹ درصد از طرح‌های خصوصی سازی را واگذار کرد. اما در ادامه با واگذاری بخش‌های استراتژیکی همچون: مخابرات، حمل و نقل، برق، سوخت، بانکداری و فولاد در صدد برآمد تا ۸۰ درصد منابع دولتی را تا پایان برنامه چهارم توسعه خصوصی نماید اما در حالی که احمدی نژاد ادعا می‌کرد جمهوری اسلامی در خصوصی سازی بهتر از کشورهای اروپایی و خاورمیانه عمل کرده است منتقدین استدلال می‌کردند که میزان خصوصی سازی در ایران بیش از کیفیت آن مورد توجه قرار گرفته است. (فلاح پیشه و شورچی، ۱۳۹۵: ۱۳۲ - ۱۳۱) بدین ترتیب ضعف التصاد خصوصی در ایران از یک سو و وابستگی اکثر بنگاه‌های اقتصادی بزرگ به دولت که اغلب تولید انحصاری یا شبه انحصاری دارند از سوی دیگر، موجب کاهش خلاقیت و رقابت در عرصه تولید، عقب ماندگی تکنولوژیکی، افزایش قیمت تمام شده و کاهش فرصت رقابت بین المللی، تشدید فشار بر روی فرصت‌های شغلی و افزایش قیمت خدمات و کالا شده است که در نهایت کاهش کارآمدی و حتی مشروعیت دولت را به همراه داشته است. (شادلو و کرم پور، ۱۳۹۴: ۱۵۴-۱۵۵)

نتیجه گیری

در تحلیل تاریخ معاصر ایران از چشم انداز مفهوم آنومی به نظر می‌رسد که دهه سوم انقلاب با توجه به ناهماهنگی فزاینده مذکور شدید ترین میزان آنومی اجتماعی و سیاسی را ایجاد کرده باشند. از این چشم اندازه جغرافیای فرهنگ و اخلاق و سیاست در ایران معاصر را عناصری چون ضعف نهادهای همبستگی و هویت بخشی، پاره پارگی نظام ارزشی، ضعف مشروعیت هنجارهای ایدئولوژیک، تضعیف روابط در حوزه عمومی و گسترش بی تفاوتی و انفعال اخلاقی و سیاسی تشکیل می‌دهد. عوامل مختلفی از جمله انبساط بی رویه ایدئولوژی و وجه ایدئولوژیک دولت در دهه اول انقلاب، پایان جنگ، سیاستهای دوران سازندگی، و برآیند جنبش اصلاحات در گسترش آنومی در ابعاد پیچیده آن مؤثر بوده‌اند. طبعاً چنین عواملی در بستر تحولات بزرگتری چون فرایند نوسازی اجتماعی، به تأثیرات جهانی شدن، و روند عرفی شدن زندگی اجتماعی و فرهنگی فعال شده‌اند. از چشم اندازی گسترده تر می‌توان استدلال کرد که در دوران نوسازی ایران در عصر پهلوی زمینه‌ها و شبکه‌های همبستگی سنتی به طور کلی تضعیف شد و در مقابل انقلاب اسلامی کوششی برای برقراری همبستگی ایدئولوژیک جدیدی بر پایه بازگشت به سنت و همبستگی سنتی و با احیای همبستگی سنتی در چارچوبی ایدئولوژیک بود. اما همبستگی ایدئولوژیک جدید تا حدودی بر کاربرد دستگاه‌های

ایدئولوژیک دولتی و اجبار سیاسی استوار بود و از این لحاظ از چشم انداز جامعه شناسی دور کهایی از نوع همبستگیهای پاتالوژیک محسوب می‌شد.

از همین چشم انداز می‌توان گفت که جنبش اصلاحات کوشید با کاربرد مخازن معنایی نسبتاً متفاوتی در واکنش به ضعف همبستگی ایدئولوژیک مبانی تازه‌ای برای همبستگی و هویت یابی گروهی و مدنی ایجاد کند؛ به سخن دیگر هم در برابر همبستگی ایدئولوژیک در صدد برقراری نوعی همبستگی و هنجارهای دموکراتیک بود. اما به نظر می‌رسد که ساختار قدرت از تشکیل همبستگی و هویت دموکراتیک و مدنی جلوگیری می‌کند و با توجه به ضعف فزاینده همبستگی ایدئولوژیک، خود در تشدید شرایط آنومی مؤثر است. پس به طور کلی منظور از آنومی در شرایط ایران ضعف هنجارها و همبستگی ایدئولوژیک از یک سو و عدم استقرار همبستگی و هنجارهای دموکراتیک از سوی دیگر است. خلاء هنجاری که در این میان پدید می‌آید همان آنومی است.

در دوران اولیه انقلاب و دوران جنگ و همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک به نحو فراگیری استقرار پیدا کردند. مفاهیمی چون اخوت دینی، هویت اسلامی، امت اسلامی و غیره تاروپود همبستگی ایدئولوژیک را تشکیل می‌داده‌اند. در مقابل، در دوران سازندگی در پرتو کوشش برای بازسازی کشور و تغییر در سیاستهای اقتصادی و روابط خارجی و تطبیق با فرایندهای جهانی شدن و غیره تعدیل و تجدید نظری در همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک صورت گرفت. اختلاف نظری که در آن زمان بر سر تعهدگرایی و تخصصی گرایی میان جناحهای مختلف حکومتی در گرفت نشانه تعارض هنجاری در حال گسترش بود. در دوران اصلاحات، همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک افول بیشتری پیدا کرد و گروه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف در پی گسترش هنجارهای دموکراتیک و مدنی و استقرار همبستگی بر اساس آنها هنجارها برآمدند. مفاهیمی چون جامعه مدنی، کثرت گرایی، مردم سالاری، گفتگو، تساهل، رقابت، مشارکت، و غیره تار و پور هنجارها و همبستگی هنجاری جدید را تشکیل می‌داده‌اند.

آنومی نتیجه ضعف و زوال هنجارها و همبستگی ایدئولوژیک (یعنی همان شکاف فزاینده میان ایدئولوژی رسمی و افکار و کردارهای عمومی) و عدم شکل گیری هنجارها و همبستگی دموکراتیک بوده است.

به طور کلی گسترش شکاف میان ایدئولوژی رسمی و افکار عمومی به مفهومی که بررسی شد ممکن است از لحاظ سیاسی دو نوع پیامد کاملاً متفاوت به بار آورد. یکی ایدئولوژی گریزی فعال و رقابت جویی و مشارکت طلبی و مقاومت و کوشش برای ایجاد همبستگی و هنجارها و هویت‌های دیگر به نحوی که در دوران اصلاحات تا اندازه‌ای تجربه شد و دیگری ایدئولوژی گریزی منفعلانه و گسترش آنومی و بی تفاوتی و بی هنجاری و انفعال سیاسی و ظهور جامعه توده‌ای منفعل در مقابل جامعه توده‌ای فعال یا بسیج پذیر. چنین وضعیتی محصول ناکامی در گذار به همبستگی دموکراتیک جدید و شکست جنبش اصلاحات بوده و یا به واسطه آن شدت یافته است.

منابع و مراجع

- [۱] ابورشاد (۱۳۷۱)، «نگاهی به کتاب مصدق و نبرد قدرت، تاریخ و فرهنگ معاصر (فصلنامه مرکز بررسی‌های اسلامی)، شماره‌های ۳ و ۴، بهار و تابستان
- [۲] احمدی، حبیب (۱۳۷۷)، نظریه انحرافات در علوم اجتماعی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- [۳] ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران: قومس
- [۴] اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران: انتشارات زمینه
- [۵] افتخاری، اصغر (۱۳۸۱)، درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی، تهران: فرهنگ گفتمان: ریاست جمهوری، مرکز بررسی‌های استراتژیک
- [۶] افضل، فرامرز. ۱۳۹۰. آنومی یا آشفتگی اجتماعی در شهر تهران، تهران: انتشارات سروش
- [۷] امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱)، جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی، تهران: نقش و نگار.
- [۸] ایوانف، م. س. (۱۳۵۶)، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، تهران: انتشارات طوفان
- [۹] بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران: گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی تهران: مؤسسه نشر علوم نوین
- [۱۰] بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران: دوره جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- [۱۱] پرزورسکی، آدام (۱۳۸۶)، «مسئله‌های چند در گذار به دموکراسی» در: هانتینگتون، ساموئل و دیگران، گذار به دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)، ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.
- [۱۲] چاندوک، نیرا (۱۳۷۷)، جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز.
- [۱۳] حسینی، محمد. ۱۳۹۰. آنومی در علوم اجتماعی. تهران: نشر اندیشه.
- [۱۴] خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۲)، رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- [۱۵] دارابی، علی (۱۳۷۹)، سیاستمداران اهل فیضیه: بررسی، نقد، پیشینه و عملکرد جامعه روحانیت مبارز تهران، تهران: نشر سیاست
- [۱۶] رضایی، محمد (۱۳۸۱)، «قلمرو امر اجتماعی و تأثیر آن بر رابطه دولت و مردم»، در: دولت، مردم و همگرایی (مجموعه مقالات)، جلد ۱، به اهتمام محسن فرد رو و اصغر رضوانی، تهران: نشر آن.
- [۱۷] سریع القلم، محمود (۱۳۷۱)، «اصول ثابت توسعه سیاسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ششم، شماره ۶ و ۷.
- [۱۸] سلطان لو، عباس (۱۳۸۰)، «پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تحولات بعدی آن، در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)، به اهتمام مجتبی مقصدی، تهران: انتشارات روزنه
- [۱۹] ضیایی، مسعود. ۱۳۹۴. نظریه‌های آنومی اجتماعی، تهران، سلمان
- [۲۰] فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۲). راه دراز گذار: بررسی تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران (۱۳۷۷ - ۱۳۸۵). تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه
- [۲۱] فروند، ژولین (۱۳۶۲)، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر نیکان
- [۲۲] کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز
- [۲۳] کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶)، «دیباچه‌ای بر تطورات نظریه‌های گذار به دموکراسی»، در: هانتینگتون ساموئل و دیگران. گذار به دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)، ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو
- [۲۴] کدی، نیکی آر. (۱۳۶۹)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبد الرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم
- [۲۵] کریمی مله، علی (۱۳۸۰)، «احزاب ملی، در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۶۰)، به اهتمام مجتبی مقصدی، تهران: انتشارات روزنه.
- [۲۶] کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
- [۲۷] گلشائیان، عباسقلی (۱۳۷۷)، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی با خاطرات من، تهران: انیشتین

- [۲۸] لوچیان، جیاکومو (۱۳۸۰)، «رانت نفتی، بحران مالی دولت و دموکراسی در خاورمیانه»، در: دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات روزنامه سلام
- [۲۹] مایلی، محمدرضا (۱۳۷۹)، نظام سیاسی و توسعه بررسی موردی نقش نظام سیاسی در روند توسعه ایران (۱۳۴۲ - ۵۷)، تهران: نشر ارائه
- [۳۰] مرشدی زاد، علی (۱۳۸۰)، «احزاب چپ»، در: تحولات سیاسی - اجتماعی ایران (۵۷ - ۱۳۶۰)، به اهتمام مجتبی مقصودی، تهران: انتشارات روزنه
- [۳۱] ملایی نوانی، علیرضا (۱۳۸۱)، مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- [۳۲] ملیکف، اس. (۱۳۵۸)، استقرار دیکتاتوری رضاخان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی
- [۳۳] مؤمنی، فرشاد (۱۳۷۸)، «رویکردهای نظری دولت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و پیشنهاد گزینش چارچوب نظری نهادگرا به عنوان راهنمای عملی دولت»، در: تحول اداری، تهران: انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی
- [۳۴] میلانی، محسن (۱۳۸۱)، شکل‌گیری انقلاب اسلامی: از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- [۳۵] نش، کین (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- [۳۶] نیلی، مسعود و همکاران (۱۳۸۲). استراتژی توسعه صنعتی کشور، تهران: دانشگاه صنعتی شریف
- [۳۷] واینر، مایرون و هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹)، درک توسعه سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- [۳۸] هاشمی، سیدمحمد (۱۳۷۵)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، قم: انتشارات مجتمع آموزش عالی قم.